

برستی ز افت آن ناپسند
 دل فارغ ز زخمتهای زندان
 ایگز کردن زمان مهر زین را
 در دستاوردن یوسف علیه السلام
 بزندان و فرمان برون زین
 سخن ایشان را
 چو از دست آن بریده
 دل یوسف بگفت از غصه
 همه خفاش آن خورشید
 زین چنار انگیب کردند
 بد گفتند که ای مسکین مظلوم
 چو یوسف که نمود چون عوزده
 شدیم از بند کوی سخت گشتی
 ولی سومان نمیکرد این او
 چو کوره ساز زندان را برنگا
 چو کرد زخم از آتش طبع بول

زکری

زکری نرم اگر نتواند شکند
 زین را بر جویان جادو زینا
 برای راحت خود بیخ از خواب
 چون عشق عاشق را کمال
 طفیل خویش خواهد بار خود را
 سیوی یک گل ازستان
 زین باغ نیز امنیت کینست
 که گشتم زین پسر بنام مهر
 درین قولند مرد زین موفقت
 درین مامون شکا برادیم
 بیام تیر او چندان نشست
 سر میجویم از عشقش تیر نیست
 دران حکم که در این کانا

چه حاصل ز آنکه کو بد این
 شد از زندان امید وصل با
 دران دیران مقام کج از خواب
 نه بند جز مرا و فخریاسل
 بلام خویش سازد کار خود
 زنده صد فارغ بر جان معشوق
 ز دل غصه برون میریخت کینست
 شدم رسوای خاص دعای مهر
 که من بروی زانم گشته عاشق
 بچاک خون طبان بخی ادیم
 که بجان بر سر سبک نشست
 بوشق او ز خویشم آگهی نیست
 سوی زندان درستم این جوار

Copyright © King Saud University